

رویکرد حکومتی در فقه

تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۰/۶/۸

دکتر سعید ضیائی فر*

«فقه حکومتی» و «رویکرد حکومتی در فقه» از جمله واژه‌هایی است که بیش از دو دهه در محافل علمی مطرح شده است و گاهی با «فقه سیاسی» و «فقه حکومت» خلط می‌شود؛ از این رو به بررسی نیاز دارد. افزون بر آن، رویکرد حکومتی در فقه می‌تواند پیامدهای ژرف و شگرفی را در فقه سیاسی به همراه آورد؛ در نتیجه، ضرورت بررسی آن دو چندان می‌گردد.

در این مقاله تلاش شده است تا رویکرد حکومتی در فقه توضیح داده و تفاوت‌های آن با «فقه سیاسی» و «فقه حکومت» و سایر اصطلاح‌های محتمل الاشتباه بررسی شود. از آنجا که این موضوع، بدیع است، تلاش شده تا در حد گنجایش یک مقاله، برخی از زوایای آن بررسی و با «رویکرد فردی در فقه» از نظر موضوع، مبانی و پیامدها مقایسه گردد. رویکرد حکومتی در فقه یک نظریه درباره روش استنباط است و به فقیه توصیه می‌کند تا در مقام استنباط احکام فقهی، اجرای آنها را در یک نظام حکومتی مدنظر قرار دهد. این روش استنباطی بر یک سری مبانی - نظیر گسترش قلمرو دین به عرصه اداره جامعه - استوار است و نتایجی - نظیر تقدم حفظ حکومت اسلامی بر سایر احکام فقهی - را به همراه دارد.

واژه‌های کلیدی: فقه سیاسی، فقه حکومت، فقه حکومتی، رویکرد حکومتی.

مقدمه

یکی از محورهای مهم فلسفه علم‌ها بررسی رویکردها، گرایش‌ها و مکاتبی است که در یک رشته علمی وجود دارد (نگاه توصیفی) یا می‌توان در یک رشته علمی به وجود آورد (نگاه توصیه‌ای) و در پرتو آن، آن رشته را دقیق‌تر، مناسب‌تر و پر استفاده‌تر گردانید و گامی به سوی تکامل آن برداشت.

در تاریخ بیش از هزار ساله علم فقه، گرایش‌ها، مذاهب و نحله‌های گوناگونی پدید آمده که به خوبی زوایای آن‌ها تحقیق نشده است و تمایزات و امتیازها و کاستی‌های آن‌ها مشخص نشده است؛ از این رو به بررسی مفصل نیاز دارد که خارج از حوصله این نوشتار است.

یکی از رویکردهایی که برای رشته علم فقه در چند دهه اخیر توصیه شده، «رویکرد حکومتی در فقه» است که گاهی از آن به «فقه حکومتی» هم تعبیر می‌شود.

به نظر می‌رسد که این رویکرد، یک رویکرد جدید در فقه است و می‌تواند پیامدهای ژرف و شگرفی، به ویژه در عرصه «فقه سیاسی» به همراه آورد. بنابراین، در این نوشتار تلاش می‌شود تا در حد گنجایش یک مقاله، این رویکرد توضیح داده شود، تفاوت‌های آن با برخی واژه‌ها و اصطلاحات مشابه و محتمل الاشتباه بررسی گردد، موضوع آن روشن شود، برخی از مبانی آن توضیح داده شده و برخی پیامدهایی که ممکن است بر فقه و اجتهاد داشته باشد، بررسی گردد.

در آغاز لازم است برخی از اصطلاحات را تعریف کنیم و نسبت «رویکرد حکومتی به فقه» را با آن‌ها بررسی کنیم.

۱- فقه سیاسی

فقه سیاسی از دو واژه فقه و سیاسی تشکیل شده است؛ از این رو برای رسیدن به سیمایی دقیق‌تر از فقه سیاسی مناسب است توضیحی اجمالی از این دو واژه داشته باشیم.

۱-۱- فقه

فقه در طول تاریخ، کاربردهای متعددی داشته است. تقریباً از سده سوم به بعد، یکی از کاربردهای فقه به معنای رشته علمی است که در آن، به صورت روش‌مند و ضابطه‌مند



تلاش می‌شود تا احکام فرعی و عملی دین از منابع آن به صورت استدلالی استخراج شود.^۱

در سده‌های اخیر این معنا، معنای رایج و غالب واژه فقه بوده است و کتاب‌هایی نظیر جواهرالکلام و المکاسب، نمونه‌هایی از کتاب‌های فقهی به این معناست. گاهی اوقات، وصف استدلالی بدان افزوده می‌شود و «فقه استدلالی» بر آن اطلاق می‌شود.^۲

۲-۱- سیاست

سیاست هم کاربردهای متعددی داشته و از آن، تعاریف‌های متعددی ارائه شده است.^۳ سیاست در کاربرد رایج، فعالیت‌ها و رفتارهای معطوف به قدرت است؛ حال چه رفتارها و فعالیت‌هایی که در مقام کسب و تثبیت قدرت است و چه فعالیت‌ها و رفتارهایی که در مقام اصلاح، نقد، مهار و توزیع قدرت است و نیز چه فعالیت‌ها که در مقام تضعیف، نفی و براندازی یک قدرت و جایگزینی قدرت دیگر است و همچنین فعالیت‌هایی که در مقام تنظیم رابطه قدرت یک دولت با دیگر قدرت‌هاست.^۴

با توجه به توضیحی که درباره فقه و سیاست ارائه شد، می‌توان گفت فقه سیاسی، بخشی از علم فقه است که در آن از حکم رفتارها و فعالیت‌های معطوف به قدرت بحث می‌شود. چه فعالیت‌هایی که مربوط به کسب و تثبیت قدرت است، چه فعالیت‌هایی که در مقام نقد، اصلاح، توزیع و مهار قدرت است، چه فعالیت‌هایی که در مقام تضعیف، نفی و براندازی یک قدرت و جایگزینی قدرت دیگر است چه اقداماتی که حکومت در مقام برخورد با مخالفان انجام می‌دهد و چه فعالیت‌هایی که در مقام تنظیم رابطه یک قدرت با دیگر قدرت‌هاست.

۲-۲- فقه حکومت

فقه حکومت نیز از دو واژه «فقه» و «حکومت» تشکیل شده است؛ از این رو برای توضیح صحیح آن مناسب است که مفردات آن توضیح داده شود. فقه را قبلاً توضیح دادیم؛ در اینجا به تعریف اجمالی حکومت اکتفا می‌کنیم. حکومت، نهاد اداره و مدیریت جامعه است^۵ و اداره و مدیریت جامعه، نیاز به قانون و حکم دارد که این قانون و حکم را می‌توان از منابع دینی گرفت یا از عرف و عادت و خواست مردم گرفت و فقه حکومت، بخشی از علم فقه است که قوانین نهاد حکومت و اداره جامعه و رابطه آن با مردم، دیگر

دولت‌ها، نیز کیفیت رابطه اجزای این نهاد را ارائه می‌دهد.

۳- رویکرد حکومتی در فقه

رویکرد حکومتی در فقه، یک دیدگاه و نظریه درباره روش استنباط احکام فقهی است که در مقابل روش و رویکرد فردی استنباط احکام قرار دارد. در این رویکرد، اجرای احکام در نظام حکومتی به عنوان نهاد اداره جامعه مد نظر قرار می‌گیرد و به تعبیر دیگر می‌توان گفت در این رویکرد، قابلیت اجرای احکام در یک نظام حکومتی به عنوان شاخص مهم مطرح است. در مقابل، رویکرد فردی در فقه که تنها در آن تلاش می‌شود تا احکام و وظایف فرد استنباط شود.

۴- تفاوت‌های فقه حکومت با رویکرد حکومتی در فقه

دو تفاوت میان فقه حکومت و رویکرد حکومتی در فقه (یا فقه حکومتی) به نظر می‌رسد:

۱. فقه حکومت، بخشی از علم فقه است، یعنی آن بخش از احکام و دستورات فقهی که به صورت مستقیم در ارتباط با اداره جامعه است؛ همانند فقه عبادات، فقه معاملات، فقه قضاوت، فقه جزا و... که هر کدام به بخشی از احکام فقهی مربوط است. ولی فقه حکومتی یا رویکرد حکومتی در فقه، بخشی از علم فقه نیست، بلکه ناظر به تمام فقه است.

۲. در فقه حکومت، نگاه اولاً و بالذات به نتایج و احکام استنباط شده در عرصه حکومت است، ولی در رویکرد حکومتی به فقه، نگاه اولاً و بالذات به روش و شیوه استنباط احکام است.

۵- تفاوت‌های فقه سیاسی و رویکرد حکومتی در فقه

همان دو تفاوتی که میان فقه حکومت و رویکرد حکومتی در فقه ذکر کردیم، در اینجا هم به نظر می‌رسد:

۱. فقه سیاسی، بخشی از علم فقه است که احکام رفتارهای معطوف به قدرت را بیان می‌کند، همانند فقه عبادی، فقه قضایی، فقه جزایی و... که هر کدام به بخشی از فقه مربوط است، ولی رویکرد حکومتی در فقه، ناظر به تمام ابواب فقهی؛ اعم از



حکومت، سیاست، اجتماع، خانواده، قضاوت و عبادت است، نه ناظر به بابتی خاص، نظیر بخش حکومت.

۲. در فقه سیاسی، نگاه اولاً و بالذات به نتایج و احکام استنباط شده در عرصه سیاست است، ولی در رویکرد حکومتی در فقه، نگاه اولاً و بالذات به روش و شیوه استنباط احکام است.

۶- تفاوت فقه حکومتی و فقه سیاسی

در معنای فقه حکومتی گذشت که رویکردی در فقه و استنباط در تمام ابواب فقهی است، ولی فقه سیاسی، بخشی از فقه است. آن بخش از فقه که احکام فعالیت‌ها و رفتارهای معطوف به قدرت را بیان می‌کند؛ حال چه فعالیت‌هایی که در مقام کسب قدرت است، چه فعالیت‌هایی که در مقام حفظ و تثبیت قدرت است و چه فعالیت‌هایی که در مقام نقد قدرت است و چه فعالیت‌هایی که در مقام نفی و براندازی یک قدرت و جایگزینی قدرت دیگری به جای آن است. چه اقداماتی که حکومت در مقام برخورد با مخالفان انجام می‌دهد.

۷- تفاوت فقه حکومتی و حکم حکومتی

فقه حکومتی با حکم حکومتی، تفاوت‌هایی دارد که مهم‌ترین آن‌ها بدین قرار است:

۱. فقه حکومتی، روشی برای کشف احکام، و حکم حکومتی از مقوله جعل و انشاء است.

در فقه حکومتی، فقیه در مقام کشف و استنباط احکام جعل شده از جانب شارع و اخبار از آن است. نقش فقیه در فقه - چه در رویکرد حکومتی چه در رویکرد فردی چه در سایر رویکردها - نقش کشف‌کننده و استنباط‌کننده حکم شرعی است. فقیه به هیچ وجه، حکمی را جعل و انشاء نمی‌کند، ولی نقش حاکم در حکومتی، نقش انشاء‌کننده و جعل‌کننده است. حاکم در صدور حکم از چیزی خبر نمی‌دهد، بلکه حکمی را انشاء و جعل می‌کند؛ پس تفاوت این دو آن است که فقه حکومتی از مقوله اخبار است، ولی حکم حکومتی از مقوله انشاء است.

۲. فقه حکومتی، کاشف از حکم دائمی شرعی و حکم حکومتی، حکمی موقت است.

۱۱ فقه حکومتی، کشف‌کننده و بیان‌کننده حکم دائمی شرعی است، ولی حکم



حکومتی، حکمی موقت و برای شرایط زمانی و مکانی خاص است. از این رو نوع دانشوران فقه، «حکم حکومتی» یا «حکم ولایی» یا «حکم سلطانی» را در مقابل حکم شرعی و حکم فقهی دانسته و آن را خارج از قلمرو فقه می‌دانند.^۶

احتمال‌ها در معنای رویکرد حکومتی

دو احتمال در معنای رویکرد حکومتی به نظر می‌رسد:

احتمال اول: حکومتی بودن وصف احکام شرعی

گاهی وصف حکومتی بودن برای واقع و نفس الامر احکام شرعی در نظر گرفته می‌شود (مقام ثبوت)؛ بدین معنا که شارع در مقام جعل احکام شرعی، این نکته را مد نظر قرار داده است که بناست این احکام در یک نظام حکومتی، پیاده و اجرا شود و با این ملاحظه، آن‌ها را جعل کرده است. برخی از عبارات فقها به این معنا نظر دارد که نمونه‌هایی از آن‌ها را نقل می‌کنیم:

«الاسلام هو الحكومة و الاحکام قوانین الاسلام و هی شأن من شؤونها بل الاحکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه لاجرائها و بسط العدالة»^۷

روشن است که عبارت فوق ناظر به واقع احکام شرعی است به قرینه «قوانین الاسلام»، ولی روشن‌تر از آن عبارت زیر است:

«ان الاسلام لیس ینحصر فی التقنین و التشریع فقط من دون التفات الی القوة المنفذة و شرائطها بل شرعت احکامه و مقرراته علی اساس الحكومة الصالحة العادلة التي تقدر علی اجراء المقررات و تنفيذها»^۸

این عبارت به روشنی مقام ثبوت و واقع احکام شرع را بیان می‌دارد نه مقام کشف، اثبات و استنباط احکام را و از این جهت صریح است؛ هر چند از جهت دیگر صریح نیست که آیا این ادعا درباره همه احکام شرعی است؛ حتی آن احکامی که کاملاً جنبه فردی دارد و هیچ جنبه اجتماعی و حکومتی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت یا درباره احکامی است که به گونه‌ای بعد و جنبه حکومتی و اجتماعی را می‌توان برای آن تصور کرد؛ هر چند در نگاه ابتدایی، جنبه فردی و خصوصی داشته باشد یا حتی به حسب غالب، بعد فردی و خصوصی آن غلبه داشته باشد.

احتمال دوم: حکومتی بودن وصف اجتهاد و تفقه

گاهی حکومتی بودن، وصف اجتهاد و تفقه قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که فقیه در مقام کشف و استنباط احکام شرعی از منابع، این نکته را مد نظر قرار می‌دهد که بناست این احکام استنباط شده در نظام حکومتی، عهده‌دار اداره جامعه اجرا شود (مقام اثبات).

برخی از عبارات فقها به این معنا اشاره دارد که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشر است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم.^۹

این توصیفی از فقه مطلوب است که می‌توان با آن جامعه را اداره کرد و به مشکلات پاسخ داد و قرینه آن، نقدی است که ایشان نسبت به فقه و اجتهاد موجود دارد و آن را برای اداره کردن جامعه کافی نمی‌داند و می‌فرماید:

۲. روحانیت تا در همه مسائل حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست.^{۱۰}

۳. فکر وحدت دین و سیاست را هم در تفقه و هم در عمل دنبال کنید. آقایان بدانند که فکر جدایی دین و سیاست به عنوان یک آفت به کلی ریشه‌کن نشده است... اینکه دین در خدمت اداره زندگی مردم باشد و سیاست از دین تغذیه کند، هنوز در بعضی اذهان، درست جا نیافتاده است. ما بایستی این فکر را در حوزه ریشه‌کن کنیم؛ به این شکل که هم فقاقت را این طور قرار بدهیم، هم در عمل این گونه باشیم. یعنی چه؟ یعنی استنباط فقهی بر اساس فقه اداره نظام باشد نه فقه اداره فرد.

فقه ما از طهارت تا دیات باید ناظر بر اداره یک کشور، اداره یک جامعه، اداره یک نظام باشد. شما در باب طهارت هم به ماء مطلق یا ماء الحمام فکر می‌کنید، باید توجه داشته باشید حتی این هم در بخشی از اداره زندگی جامعه تأثیر خواهد داشت تا چه رسد به ابواب معاملات و احکام عامه و احوال شخصی و بقیه ابوابی که وجود دارد. بایستی همه این‌ها را به عنوان جزئی از مجموعه اداره کشور استنباط بکنیم. این روحیه در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی به وجود خواهد آورد.^{۱۱}

۱۳ در عبارات سه گانه فوق، لحاظ حکومت و اداره جامعه در مقام اجتهاد و استنباط

احکام شرعی (مقام اثبات) مد نظر است نه اینکه حکومت و نهاد اداره جامعه را شارع در نفس جعل احکام شرعی لحاظ کرده باشد (مقام ثبوت).

بررسی

لازم است اقتضائات و لوازم هر یک از دو احتمال را بررسی کنیم تا روشن شود کدام یک از این دو احتمال، موجه‌تر و قابل دفاع‌تر است.

اولاً: احتمال اول به صورت موجه کلیه به اثبات نیاز دارد که دلیلی بر آن اقامه نشده است، بلکه به نظر نمی‌رسد بتوان دلیل معتبر و متقنی برای آن اقامه کرد.

ثانیاً: لازمه اینکه گفته شود «حکومت در مقام جعل همه احکام شرعی لحاظ شده است.» این است که هیچ حکم شرعی یافت نشود که چنین جنبه‌ای در آن وجود نداشته باشد؛ در حالی که به نظر می‌رسد احکام فراوانی وجود دارد که این جنبه در آن نیست. بسیاری از احکام در ابواب طهارت، نماز و روزه چنین نیست، بلکه شاید بتوان گفت احکامی که با لحاظ حکومت در این ابواب وجود دارد، بر سایر احکام غلبه ندارد.

ثالثاً: لازمه دیگر اینکه گفته شود «حکومت در واقع احکام شرعی لحاظ شده است و مراد از آن هم حکومت صالح واجد شرایط شرعی است»^{۱۲} همان طور که در عبارات طرفداران این دیدگاه آمده است - در شرایطی که حکومت صالح واجد شرایط وجود نداشت، همه احکام شرعی از مطلوبیت خارج شود، حال در این شرایط چه احکامی مطلوبیت دارد یا باید گفت در صورت فقدان حکومت واجد شرایط شرعی هیچ حکم شرعی مطلوبیت و فعلیت ندارد یا باید گفت که برای شرایط مذکور، احکام دیگری جعل شده است. پذیرش فرض اول خلاف واقع است و تصور نمی‌شود هیچ فقیهی بدان ملتزم گردد.

فرض دوم، مدعای فوق را نقض می‌کند؛ چرا که فرض آن مدعا این است که همه احکام شرعی با فرض حکومت واجد شرایط شرعی جعل شده است.

و این فرض که «مراد از حکومت اعم از حکومت صالح واجد شرایط شرعی و حکومت ناصالح فاقد شرایط شرعی باشد» خلاف مراد مطرح کنندگان به نظر می‌رسد؛ چون برخی تصریح کرده‌اند که مراد از حکومت، خصوص حکومت صالح واجد شرایط است^{۱۳} و برخی هم گفته‌اند «الاسلام هو الحکومة و الاحکام قوانین الاسلام»^{۱۴} و روشن است که نمی‌توان اسلام را عین حکومت فاسد قرار داد؛ پس خصوص حکومت واجد



الشرايط مراد است.

ولی اگر گفته شود باید حکومت را در مقام اثبات و استنباط احکام در نظر گرفت، هیچ یک از لوازم فوق بر آن مترتب نمی‌شود. آری باید فقیه یا فقیهانی، این توصیه را به کار گیرند، یعنی در مقام استنباط از اول فقه تا آخر آن این نکته را مد نظر قرار دهند که این احکام بناست در یک نظام حکومتی اجرا شود؛ هر چند نتیجه این ملاحظه در مقام استنباط این نیست که مطلوبیت حکم استنباط شده، مشروط به وجود حکومت صالح باشد، بلکه ممکن است فقیه، آن را در مقام استنباط لحاظ کند، ولی در نتیجه استنباط مؤثر نباشد.

از بررسی گذشته میزان صحت یک ادعای دیگر هم روشن می‌شود و آن این ادعاست: با یک نگاه اجمالی به مجموعه احکام اسلام روشن می‌شود که روح جمعی در همه احکام و حکم اسلام منتشر و مفروش است.^{۱۵} اگر مراد از این جمله، واقع احکام شرعی است (مقام ثبوت)، نمی‌توان آن را تصدیق کرد و برخی از اشکال‌هایی که درباره احتمال اول مطرح شد، به این هم متوجه است، ولی اگر مراد از آن مقام استنباط است (مقام اثبات)، قابل دفاع به نظر می‌رسد.

موضوع فقه حکومتی

آیا موضوع فقه در رویکرد حکومتی به فقه، همان موضوع فقه در رویکرد فردی است یا موضوع فقه فرق می‌کند؟ پاسخ به این پرسش، وابسته به روشن شدن موضوع فقه فردی و فقه حکومتی است بسیاری از دانشوران فقه و اصول، موضوع فقه را «فعل مکلف» دانسته‌اند.

برای نمونه، شهید اول پس از تعریف علم فقه به احکام شرعی عملی از روی دلیل هر مسئله به صورت جداگانه می‌نویسد:

و من هذا یعلم موضوعه ... اعنی فعل المکلف من حیث هو مکلف.^{۱۶}

از این تعریف، موضوع علم فقه روشن می‌شود؛ یعنی فعل مکلف از آن جهت که مکلف است. ولی در رویکرد حکومتی چون اولاً و بالذات، اداره جامعه مد نظر است؛ از این رو نمی‌توان موضوع فقه در رویکرد حکومتی را فقط همان فعل شخص مکلف دانست، بلکه طبق این رویکرد، علی القاعده موضوع فقه فعل فرد و جامعه است، همان طور که در کلام طرفداران این رویکرد به آن اشاره شده است. برای نمونه، امام خمینی

در یکی از پیام‌های خود می‌آورد:

«فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم».^{۱۷}

در عبارت فوق، هم عمل فرد و هم عمل جامعه مورد نظر فقه دانسته شده است. به این مطلب در موارد دیگری هم اشاره شده است.^{۱۸}

با این مقایسه روشن می‌شود که موضوع فقه در رویکرد فردی، خصوص فعل مکلف است و موضوع فقه در رویکرد حکومتی، اعم از فعل جامعه و فرد است. به تعبیر دیگر، در رویکرد حکومتی، احکامی استنباط می‌شود که در آن، جامعه بماه‌های جامعه ملاحظه شده است، نه خصوص افراد.



مبانی فقه حکومتی

مبانی، کاربردهای گوناگونی دارد. مراد ما از مبانی، گزاره‌هایی است که در یک علم به اثبات می‌رسد و در علم دیگر اثبات شده فرض می‌شود و از آن استفاده می‌شود، ولی در علم دوم در مقام اثبات و احیاناً نفی آن بر نمی‌آیند.

حال، پرسش این است که رویکرد حکومتی، مطلبی است که فقیه در علم فقه بدان می‌رسد یا اینکه اتخاذ این رویکرد مبتنی بر مسائلی خارج از علم فقه است، بلکه دانشور فقه با مطالعات و تأملاتی که در علوم نظیر کلام و دین‌شناسی داشته است، به این دیدگاه رسیده است یا اساساً آن را از کلام و دین‌شناسی وام گرفته است؟

بررسی مفصل این پرسش، فرصت دیگری می‌طلبد، ولی اجمالاً باید گفت که انتخاب این رویکرد، بیشتر وامدار بررسی‌ها و مطالعات برون فقهی است و غالباً فقیه با اجتهادات و تحقیقات دین‌شناختی و کلامی خود مستقیماً به این دیدگاه می‌رسد یا این دیدگاه را از متکلمان و دین‌شناسان قبول می‌کند.

بررسی همه مبانی این دیدگاه، فرصت فراوانی می‌طلبد، ولی در این نوشتار کوتاه، نگارنده تلاش می‌کند مهم‌ترین اموری را که می‌توان به عنوان مبانی احتمالی این دیدگاه به حساب آورد، بیان کند.

گسترش قلمرو دین به عرصه اداره جامعه

یکی از مبانی فقه و اجتهاد، جامعیت دین و شریعت است که تفسیرها و تلقی‌های مختلفی از آن وجود دارد. به نظر می‌رسد که یکی از مبانی مهم رویکرد حکومتی، این تفسیر از جامعیت است که عرصه حکومت و اداره جامعه هم در قلمرو دین قرار دارد؛ از این رو می‌توان با به کارگیری رویکرد حکومتی در فقه، قوانین مورد نیاز جامعه را از شریعت استخراج و استنباط کرد.

برای نمونه، امام خمینی [۱] که از مطرح کنندگان فقه حکومتی است، در یکی از مقدمات بحث خود چنین می‌آورد:

الاسلام قام لتأسيس حكومة عادلة فيها قوانين مربوطة بالماليات و بيت المال... و قوانين بالجزائيات... و قوانين مربوطة بالقضاء و الحقوق... و قوانين مربوطة بالجهاد و الدفاع و المعاهدات بين دولة الاسلام و غيرها فالاسلام اسس حكومة... تستوحى و تستمد فى جميع مجالاتها من القانون الالهى.^{۱۹}

اسلام به تأسیس حکومت عادلانه اقدام کرده است که در آن‌ها قوانینی مربوط به مالیات و بیت المال است و... قوانینی مربوط به جزائیات... و قوانینی مربوط به قضاوت و حقوق... و قوانینی مربوط به جهاد و قراردادهای میان دولت اسلام و دیگر دولت‌هاست؛ پس اسلام، حکومتی تأسیس کرده است که در تمام عرصه‌ها از قانون الهی استمداد و رهنمود می‌گیرد.

این عبارت به روشنی، قوانین حکومت و اداره جامعه را در قلمرو اسلام می‌داند؛ پس می‌توان قوانین مورد نیاز اداره جامعه و حکومت را با این نوع نگاه از دین و شریعت (قانون الهی) استخراج و استنباط کرد.

لحاظ هویت جمعی جامعه در احکام

آیا شارع در جعل احکام خود فقط تک تک مکلفان را به صورت مجزا در نظر گرفته است و احکام شرعی را برای تک تک آن‌ها وضع کرده است یا در جعل برخی از احکام، حیثیت جمعی جامعه و جنبه تدبیر و اداره جامعه را نیز مد نظر قرار داده است؛ از این رو در مقام استنباط باید این نکته مد نظر قرار گیرد که بناست احکام استنباط شده در یک نظام اجتماعی و حکومتی اجرا گردد. در کلمات برخی از طرفداران رویکرد حکومتی، این



مطلب به صراحت یا اشارت مطرح شده است. برای نمونه، یکی از فقهای معاصر می‌گوید این طور نیست که همه احکام شرعی به محوریت فرد مکلف جعل شده باشد، بلکه برخی احکام شرعی، متوجه فرد مکلف است و برخی دیگر خطاب به جامعه بماهی جامعه است و نوع عام در این احکام، از قبیل عام مجموعی است.^{۲۰}

ایشان آیاتی نظیر «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة»^{۲۱} و «السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما»^{۲۲} را از زمره آیاتی ذکر می‌کند که تکالیف در آنها متوجه جامعه بماهی جامعه است. وی در ادامه می‌آورد:

این آیات خطاب به جامعه است، نه اینکه تکلیف متوجه به تک تک افراد جامعه باشد.^{۲۳}

برخی از فقهای دیگر هم به این مطلب اشاره کرده‌اند.^{۲۴}

اهمیت امامت و حکومت در اسلام

از نظر متکلمان شیعه امامیه، امامت با ابعاد و شئون مختلف آن از زمره اصول دین است. متکلمان امامیه، ادله و وجوه گوناگونی برای ضرورت امامت ذکر کرده‌اند که یکی از وجوه مهمی که با تقریرهای متفاوت در کلمات متکلمان ذکر شده است، استدلال بر ضرورت امامت با توسل به ضرورت حکومت در جامعه است. بدین بیان:

عقل، جازم است به اینکه سدّ مفساد امور معاش نتواند شد مگر به وجود سلطانی قاهر عادل... چون این جمله را دانستی به طریق شکل اول گوییم: نصب امام لطف است معلوم عدم المفساد، هر لطف عدم المفساد واجب است بر خدای تعالی، پس نصب امام واجب است بر خدای تعالی و هو المطلوب.^{۲۵}

همین مفاد از امامان اهل بیت نقل شده است. از امام رضا (ع) درباره فلسفه نصب امام و لزوم اطاعت از امام و ولی امر چنین روایت شده است:

این امر، علت‌های فراوانی دارد؛ از زمره آنها اینکه مردم ملزمند که در چارچوب‌های [شرعی و قانونی]، رفتارهای خود را تنظیم کنند و از آن چارچوب‌ها تجاوز نکنند؛ چرا که فساد به همراه می‌آورد و حرکت مردم در چارچوب‌های معین امکان پذیر نیست؛ مگر به اینکه حاکم امینی که مردم را از تعدی و ورود در امور ممنوعه باز دارد، بر آنان گمارده شود؛ چرا که اگر حاکم امینی بر آنها گمارده نشود که مردم را از تعدی باز دارد، همه مردم این چنین نیستند که لذت و منفعتشان را به سبب ضرر و فساد که برای دیگران

دارد، ترک کنند؛ از این رو حاکم و قیّم بر آن‌ها گمارده شده است تا آن‌ها را از فساد باز دارد و احکام و حدود را در میان آنان بر پا دارد.

علت دیگر این است که ما هیچ گروه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون امام و رئیسی باقی مانده باشند؛ پس وجود امام و رئیس برای بقای دین و دنیا لازم است؛ از این رو لازمه حکمت خداوند حکیم این است تا امری را که مردم بدان احتیاج دارند و قوام امور آنان بدان وابسته است ترک نکند تا مردم به واسطه او [امام] با دشمنان بجنگد و درآمدها میان آنان تقسیم شود و نماز جمعه و جماعت آنان را به پای دارد، ظالم را از ظلم کردن به مظلوم باز دارد.^{۲۶}

مطرح کنندگان فقه حکومتی، اهمیت امامت و حکومت را در اسلام مد نظر قرار داده‌اند. برای نمونه، امام خمینی لدر این باره می‌آورد:

ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم ﷺ باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام، خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند، و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین قانون، مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تامین نمی‌کند. پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت، اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر»، متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم ﷺ خلیفه تعیین نکند، ما بَلِّغْ رِسَالَتَهُ، «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است، سبب شده که تعیین جانشین، مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرم ﷺ این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول الله ﷺ مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد: دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌زد، خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانون‌گذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم ﷺ آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید. اعتقاد به ضرورت

تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزئی از ولایت است؛ چنان که مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است.^{۲۷}

اهمیت بیشتر بعد اجرایی دین

در نگاه بسیاری از دانشوران فقه و کلام، دین دو بعد علمی و اجرایی دارد و بر همین اساس برای معصوم هم دو شأن «مرجعیت علمی» و «مرجعیت اجتماعی - سیاسی» در نظر گرفته‌اند. یکی از پرسش‌ها این است که آیا این دو بعد و شأن در یک رتبه از اهمیت قرار دارند یا اهمیت یکی بر دیگری غلبه دارد؟ سه احتمال در این باره متصور است:

۱. اهمیت بیشتر مرجعیت علمی؛

۲. اهمیت بیشتر مرجعیت اجتماعی - سیاسی؛

۳. اهمیت برابر هر دو بعد و شأن.

به نظر می‌رسد یکی از مبانی کسانی که فقه حکومتی را مطرح کرده‌اند، این است که بعد اجرایی و سیاسی دین اهمیت بیشتری دارد یا دست کم اهمیت آن به اندازه بعد علمی است.

امام خمینی [پس از اینکه دو شأن مرجعیت علمی و سیاسی را برای پیامبران ذکر می‌کند و می‌گوید پیامبران و امامان هر دو شأن را داشته‌اند می‌آورد:

در حقیقت، مهمترین وظیفه انبیاء لا، برقرار کردن یک نظام عادلانه از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد.^{۲۸}

ایشان در ذیل حدیث «الفقه‌ها امناء الرسل»، دو شأن مرجعیت علمی و سیاسی را با هم چنین مقایسه می‌کند:

مگر پیامبران مسئله گو بودند تا فقها در مسئله گویی، امین آن‌ها باشند؟ البته مسئله‌گویی و بیان قوانین هم یکی از وظایف فقهی است، لکن اسلام به قانون نظر الی دارد، یعنی آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می‌داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفه مهم پیغمبران، اجرای احکام بوده و قضیه نظارت و حکومت مطرح بوده است.^{۲۹}

این دو عبارت، شأن و وظیفه مرجعیت سیاسی را مهمتر از وظیفه بیان احکام می‌داند. ایشان در تعبیر دیگری چنین می‌آورد:



«الاسلام و هو الحكومة بشؤونها و الاحكام قوانين الاسلام و هي شأن من شؤونها بل الاحكام مطلوبات بالعرض و امور آلیة لاجرائها و بسط العدالة».^{۳۰}

اسلام فقط حکومت است با همه شئون و شعبه‌هایش و احکام، تنها قوانین اسلام است و قوانین، شعبه و بخشی از حکومت است، بلکه احکام مطلوب عرضی و اموری ابزاری برای استقرار حکومت و گسترش عدالت است.

در این عبارت به روشنی حکومت و اجرای احکام مهمتر از خود احکام دانسته شده است. به نظر می‌رسد می‌توان از روایات هم شاهدهی برای این دیدگاه پیدا کرد؛ نظیر روایت «دعائم الاسلام». در ذیل این روایت آمده است: «ولم یناد بشی کما نودی بالولاية»؛^{۳۱} به هیچ چیز همانند ولایت [و حکومت] سفارش نشده است.

در روایت دیگری آمده است:

الولاية اهم الاشياء^{۳۲}

ولایت مهمترین چیز در اسلام است.

یا در روایت رضوی آمده است:

الامامة اس الاسلام النامی^{۳۳} امامت [و حکومت] شالوده اسلام بالنده است.

البته روشن است که در صورتی این سه روایت می‌توانند شاهد باشند که ولایت در حدیث اول و دوم و امامت در حدیث سوم به معنای حکومت باشد؛ همان طور که برخی طرفداران فقه حکومتی گفته‌اند.^{۳۴}

در حالی که به نظر برخی، مرجعیت سیاسی نسبت به مرجعیت علمی اهمیت کمتری دارد. برای نمونه، شهید مطهری درباره ابعاد و شاخه‌های امامت می‌گوید:

تا می‌گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می‌شوند؛ در حالی که مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسئله امامت است. این دو را نباید با هم مخلوط کرد. پس مسئله امامت چیست؟ در مورد مسئله آنچه در درجه اول اهمیت است، مسئله جانشینی پیغمبر در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی است.^{۳۵}



پیامدهای رویکرد حکومتی به فقه

رویکرد حکومتی به فقه و اجتهاد، تأثیراتی در نوع استنباط احکام به همراه دارد که استقصای همه پیامدهایی که داشته است یا می‌تواند داشته باشد، ظرفیتی بیش از یک مقاله را طلب می‌کند؛ از این رو برخی از آن‌ها را مطرح می‌کنیم.

تفاوت استنباط از ادله احکام

یکی از نتایج مهمی که بر بینش حکومتی به فقه بار می‌شود، تفاوت استنباطی است که ممکن است از آیات و روایات صورت گیرد؛ یعنی فقیه دارای بینش فردی، یک نوع برداشتی از آیات و روایات داشته باشد، ولی فقیه دیگر که دارای بینش حکومتی است، از همان آیات و روایات، استنباط دیگری داشته باشد. در اینجا به دلیل محدودیت نوشتار به بیان نمونه‌ای اکتفا می‌شود.

در رویکرد فردی و غیر حکومتی به فقه، خمس مال شخص امام لا و سادات است که فقیه باید در موارد تعیین شده، آن را مصرف نماید.^{۳۶} ولی در نگاه حکومتی، خمس مرتبط با منصب امامت و حکومت است و برای اداره جامعه و حکومت در نظر گرفته شده است؛^{۳۷} همان طور که امام خمینی رحمه الله چنین دیدگاهی را مطرح می‌کند:

آنچه از مجموع ادله خمس به دست می‌آید- چه درباره سهم امام، چه درباره سهم سادات- مالکیت امام نسبت به خمس نیست، اما درباره سهم سادات، شکی نیست که سادات از موارد مصرف سهم ساداتند، نه اینکه سادات، مالک همه سهام سه گانه باشند؛ چرا که روشن است فقر، شرط جواز اخذ سهم سادات است... اما درباره سهم امام از کتاب و سنت به دست می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام هر یک در زمان خودشان ولیّ تصرف در سهام هستند؛ نه اینکه سهام ملک آنان باشد.^{۳۸} و نیز در جای دیگری می‌آورد:

مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته، نشان می‌دهد تنها برای سدّ رمق فقرا و سادات فقیر نیست، بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است؛ مثلاً خمس، یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد... بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است.^{۳۹}

توسعه قلمرو استفاده از برخی قواعد فقهی

یکی از نتایج دیگری که بر بینش حکومتی نسبت به فقه بار می‌شود، تفاوت استفاده از قواعد فقهی است؛ یعنی فقیه دارای بینش فردی از قاعده‌ای فقهی، استفاده محدودی در فقه می‌کند، ولی فقیه دارای بینش حکومتی از همان قاعده فقهی، استفاده گسترده‌تری می‌کند و مسائلی را استنباط می‌کند که هرگز به ذهن فقیه دارای بینش فردی نمی‌رسید که باز به دلیل محدودیت مقاله به نقل نمونه‌ای اکتفا می‌شود.

در رویکرد فردی و غیر حکومتی به قاعده فقهی نفی سبیل، این قاعده مستند استنباط احکام صرفاً فردی نظیر عدم جواز فروش عبد مسلمان به کافر و... است.^{۴۰} ولی در نگاه حکومتی از این قاعده می‌توان احکام فقهی بسیاری در عرصه فقه سیاسی استنباط کرد؛ همان طور که امام خمینی لّه این نوع استنباط را داشته‌اند. ایشان در کتاب امر به معروف و نهی از منکر تحریر الوسیله، مسائلی را تحت عنوان «فصل فی الدفاع» مطرح می‌کند که بیشتر این مسائل و فروع در سایر کتاب‌های فقهی مطرح نگردیده است و به نظر می‌رسد که استنباط این مسائل بر اساس برداشت حکومتی از امثال قاعده فقهی فوق صورت گرفته است که در اینجا نمونه‌ای از آن مسائل را می‌آوریم:

مسئله ۴. لوخیف علی حوزه الاسلام من الاستیلاء السیاسی و الاقتصادی المنجر الی اسره السیاسی و الاقتصادی و وهن الاسلام و المسلمین و ضعفهم، یجب الدفاع بالوسائل المشابهة والمقاومات المنفیة کترک شراء امتعتهم و ترک استعمالها و ترک المرادة والمعاملة معهم مطلقاً.^{۴۱}

اگر درباره حوزه و قلمرو اسلام از استیلای سیاسی و اقتصادی‌ای که منجر به اسارت سیاسی و اقتصادی مردم مسلمان و وهن اسلام و ضعف و وهن مسلمانان می‌شود، ترسی به وجود آید، باید با ابزارهای سیاسی و اقتصادی و مقاومت منفی دفاع کرد؛ نظیر نخردن و عدم استفاده از کالاهای غیر مسلمانان، ترک رابطه و داد و ستد مطلق با آنان.

تقدم حفظ حکومت صالح اسلامی بر سایر احکام فقهی

اگر میان بقای حکومت واجد شرایط شرعی و عمل به حکم یا احکامی از اسلام تراحم رخ دهد، آیا حفظ و بقای حکومت واجد شرایط مهم‌تر است، پس باید تا هنگامی که این تراحم است از اجرای آن حکم یا احکام صرف نظر کرد؛ چون حکومت مهم‌تر از



سایر احکام فقهی است یا عمل به احکام اسلام مهم‌تر است، پس در شرایط تراحم باید بر اجرای احکام اسلام شدیداً پافشاری کرد؛ هرچند به تزلزل و سقوط حکومت اسلامی واجد شرایط منجر شود؛ چرا که فلسفه وجودی حکومت اسلامی، اجرای احکام اسلام است. اگر در شرایطی نمی‌توان با حفظ حکومت واجد شرایط به احکام اسلام عمل کرد، باید از حفظ حکومت اسلامی صرف نظر کرد و به اجرای احکام اسلام تأکید کرد؟

در نگاه غیر حکومتی به فقه، تنها مطلبی که به چشم می‌خورد، این است که اگر در شرایطی، عمل به حکمی از احکام اسلام باعث اختلال نظام جامعه - نه لزوماً سقوط حکومت اسلامی - بگردد و از اجرای آن حکم تا زمانی که باعث اختلال نظام جامعه می‌شود، صرف نظر می‌شود.^{۴۲}

ولی در رویکرد حکومتی به افقی بالاتر از این افق نگاه می‌شود که حفظ حکومت اسلامی از همه احکام اسلام مهم‌تر است و در مقام تراحم بر همه آن‌ها مقدم است؛ همان طور که در رویکرد حکومتی امام به چشم می‌خورد، ایشان درباره ولایت مطلقه می‌آورد:

حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه \square است و یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است، حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف مصالح کشور اسلامی دانست، موقت جلوگیری کند.^{۴۳}

در کلمات امام، قبل از استقرار حکومت اسلامی هم این مطلب به چشم می‌خورد.^{۴۴}

کارآمدی احکام استنباط شده

یکی از نتایج مهم دیگر رویکرد حکومتی، توجه به کارآمدی احکام استنباط شده است، کار آمدی به معنای اثرگذاری و نتیجه‌بخشی است.^{۴۵}

غالباً فقهای دارای بینش فردی تلاش می‌کنند تا راه معتبری برای استنباط احکام بیابند تا احکام استنباط شده آن‌ها حجت باشند و کارآمدی حکم استنباط شده اصلاً دغدغه این گروه از فقها نیست. ولی در حقوق و قانون، دغدغه اصلی حقوق‌دان و قانون‌گذار، کارآمدی، پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه و رفع مشکلات جامعه است. فقیه دارای بینش حکومتی هم نمی‌تواند نسبت به کارآمدی احکام استنباط شده بی‌تفاوت باشد؛ چرا که فرض این است که فقه قانون معاش و معاد نیز هست.^{۴۶} از این رو امام خمینی علیه السلام که رویکرد حکومتی را در فقه مطرح کرده است، با تعبیرهای متفاوتی، دغدغه کارآمدی احکام استنباط شده را نیز مطرح کرده است. برای نمونه در نامه خویش خطاب به شورای نگهبان به موازات دغدغه عدم ارتکاب خلاف شرع، دغدغه کارآمدی احکام اسلام را چنین بیان می‌کند:

«شما در عین اینکه باید تمام توان خود را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد- و خدا آن روز را نیارد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی، متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد».^{۴۷}

ایشان دغدغه کارآمدی احکام فقهی را در موارد متعددی مطرح کرده است که به ذکر برخی از منابع آن بسنده کنیم.^{۴۸}

کاهش مراجعه به اصول عملیه در رویکرد حکومتی

فقیه در علم فقه تلاش می‌کند به حکم شرعی قطع پیدا کند. اگر دلیل قطعی بر حکم شرعی نیافت، از دلیل ظنی معتبر استفاده می‌کند و اگر دلیل ظنی معتبر هم نبود، نوبت مراجعه به اصول عملیه می‌رسد.^{۴۹} اگر حکم مشکوک حالت سابقه داشته باشد، مجرای استصحاب است و اگر حالت سابقه نداشته باشد و شک در اصل تکلیف باشد، مجرای براهت است و اگر اصل الزام معلوم باشد، ولی معلوم نباشد که آیا انجام دادن الزامی است یا ترک کردن مجرای تخییر است و اگر اصل تکلیف معلوم باشد، ولی مکلف به معلوم نباشد، مجرای احتیاط است. فقیه در رویکرد فردی به اصول عملیه بیشتر مراجعه می‌کند - به ویژه به احتیاط - و فقیه در رویکرد حکومتی به اصول عملیه کمتر مراجعه می‌کند - مثلاً برخی از مواردی که فقیه دارای بینش فردی مجرای احتیاط می‌داند، خارج از قلمرو احتیاط می‌داند.^{۵۰}

به نظر می‌رسد نگاه حکومتی یا دست کم پرهیز از نگاه فردی، یکی از علل و عوامل در این زمینه است. در حالی که به نظر می‌رسد محصور شدن در نگاه فردی، برخی از فقها را به زیاده‌روی در احتیاط کشانیده است؛ همان‌طور که برخی هم یادآور شده‌اند.^۱

جمع بندی

در این نوشتار روشن گشت که «رویکرد حکومتی در فقه»، یک دیدگاه درباره استنباط احکام است و بدین معناست که فقیه در مقام استنباط، این شاخص را در مقام اثبات، مد نظر قرار می‌دهد که بناست احکام استنباط شده در یک نظام حکومتی، اجرا گردد و روشن شد که این رویکرد، حکومت را در مقام اثبات استنباط همه احکام شرعی در نظر می‌گیرد؛ نه اینکه حکومت در جعل همه احکام شرعی لحاظ شود.

تفاوت‌های «رویکرد حکومتی» با «فقه سیاسی»، «فقه حکومت» و «حکم حکومتی» بیان گردید. همچنین گفته شد که موضوع فقه در رویکرد فردی، «فعل فرد مکلف» است، ولی موضوع فقه در رویکرد حکومتی، اعم از «فعل فرد و جامعه» است.

رویکرد حکومتی در فقه صرفاً نتیجه تحقیقات و تأملات درون‌فقهی نیست، بلکه از مبادی برون‌فقهی در کلام و دین‌شناسی به دست آمده است که مهم‌ترین آن‌ها بدین قرار است:

۱. گسترش قلمرو دین به اداره جامعه ۲. لحاظ هویت جمعی در احکام ۳. اهمیت امامت و حکومت در اسلام ۴. اهمیت بیشتر بُعد اجرایی دین. و مهم‌تر از همه اینکه رویکرد حکومتی، پیامدها و نتایجی را در فقه، به ویژه فقه سیاسی به همراه دارد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها بدین قرار است: ۱. تفاوت استنباط از ادله احکام ۲. توسعه قلمرو استفاده از برخی قواعد فقهی ۳. تقدم حفظ حکومت اسلامی بر سایر احکام در مقام تزاحم ۴. کارآمدی احکام فقهی ۵. کاهش مراجعه اصول عملیه.

ولی این‌ها بخشی از پیامدهای رویکرد حکومتی در فقه است که با تتبع و تأمل بیشتر در این رویکرد می‌توان پیامدهای دیگر آن را شناسایی کرد.



پی‌نوشت‌ها

۱. در تعریف زیر فقه به این معناست: هو العلم بالاحکام الشرعية العملية المكتسب من ادلتها التفصیله، شهید ثانی، تمهید القواعد (قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴) ص ۳۲.
۲. در مقابل «فقه فتوایی» که دیدگاه‌های فقهی بدون استدلال و بیان طی مراحل اجتهاد منعکس می‌شود، رساله‌های عملی فارسی و عربی نظیر «تحریر الوسیله» و «منهاج الصالحین» در واقع این نوع فقه را منعکس می‌کند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سعید ضیائی فر، تأثیر اخلاق در اجتهاد (قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸) ص ۳۸ - ۳۶.
۳. ر.ک: جولیس گولد و ویلیام کولب، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه گروه مترجمان، مدخل واژه سیاست (تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۸۴).
۴. همان طور که برخی سیاست را به «کشف قوانین مربوط به اشکال گوناگون» روابط قدرت در جامعه‌های انسانی تعریف کرده‌اند. برای نمونه ر.ک: عبدالحمید ابوالحمد، میانی سیاست (تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۴) ج ۱، ج ۱۰، ص ۳۵.
۵. برای نمونه ر.ک: ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹) ص ۱۷۶؛ جولیس گولد و ویلیام کولب، پیشین، ص ۱۵۲.
۶. برای نمونه ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع (قم: مدرسه الامام امیر المومنین لا، ۱۴۱۳ ق) ج ۱، ص ۵۳۹ - ۵۳۶.
۷. سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی، ۱۳۷۹) ج ۲، ص ۶۳۳.
۸. حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه (قم: مرکز علمی للدراسات الاسلامی، ۱۴۱۸ ق) ج ۱، ص ۱۶۲ و ج ۴، ص ۱۶۳.
۹. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹) ج ۲۱، ص ۹۸.



۱۰. همو، *صحیفه امام* (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸) ج ۲۱، ص ۲۹۲ و نیز ر.ک: ۱۷۷ و ص ۲۱۸.
۱۱. حدیث ولایت (مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری) (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷) ج ۸، ص ۷۱ - ۷۰.
۱۲. برای نمونه ر.ک: حسینعلی منتظری، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۶۲.
۱۳. ر.ک: همان، ص ۱۶۲.
۱۴. ر.ک: سید روح الله موسوی خمینی، *کتاب البیع*، پیشین، ص ۶۳۳.
۱۵. برای نمونه ر.ک: عبدالله جوادی آملی، *ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت* (قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸) ص ۶۸.
۱۶. *ذکرى الشيعة* (قم: مؤسسه آل البيت ل ۱۴۱۹ق) ج ۱، ص ۴۰؛ شهید ثانی، *الروضه البهية فى شرح اللمعة الدمشقية* (بیروت: دارالعالم الاسلامی، بی تا) ج ۳، ص ۲۰۵، مولی حبیب الله شریف کاشانی، *منتقد المنافع* (قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴).
۱۷. سیدروح الله موسوی خمینی، *صحیفه نور*، ج ۲۱، ص ۹۸ و *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۲۸۹.
۱۸. برای نمونه ر.ک: *صحیفه نور*، ج ۲۱، ص ۶۴ و ص ۱۷۶ و ج ۱۳، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ حسینعلی منتظری، *پیشین*، ج ۱، ص ۵۷۰ - ۵۶۹ و سعید ضیائی فر، *مکتب فقهی امام خمینی*، ص ۱۱۶ - ۱۱۷ (تهران، چاپ و نشر عروج، ۱۳۹۰).
۱۹. ر.ک: *کتاب البیع*، ج ۲، ص ۶۱۸ - ۶۱۹ و نیز ر.ک: همو، *ولایت فقیه* (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹) ص ۳۰ - ۲۹.
۲۰. ر.ک: حسینعلی منتظری، *پیشین*، ج ۱، ص ۵۶۹.
۲۱. *سورة انفال* (۸) آیه ۶۰.
۲۲. *سورة مائده* (۵) آیه ۳۸.
۲۳. ر.ک: حسینعلی منتظری، *پیشین*، ص ۵۷۰ - ۵۶۹.
۲۴. برای نمونه ر.ک: امام خمینی، *ولایت فقیه*، ص ۲۹؛ *صحیفه نور*، ج ۵، ص ۳۸۹؛ مصاحبه با شیخ محمد مهدی شمس الدین چاپ شده در: *الاجتهاد والحياة* (اعداد محمد حسینی، بی جا،

مرکز الغدير، ۱۴۱۷ق) ص ۱۲ و مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین منیرالدین حسینی، کنگره
 نقش زمان و مکان در اجتهاد (بی جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴) ج ۱۴،
 ص ۱۱۴.

۲۵. عبدالرزاق لاهیجی، سرمایه ایمان (تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲ (ص ۱۰۸ - ۱۰۷).

۲۶. ر. ک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳).

۲۷. ولایت فقیه، ص ۲۱ - ۲۰.

۲۸. همان، ص ۷۰.

۲۹. همان، ص ۷۳.

۳۰. کتاب البیع، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۳.

۳۱. شیخ محمد کلینی، الاصول من الکافی (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۲۸۸ ق).

۳۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۹۷.

۳۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳۴. برای نمونه ر. ک: حسینعلی منتظری، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۰ و ج ۲، ص ۱۸.

۳۵. امامت، چاپ شده در: مجموعه آثار شهید مطهری (تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۵ ش)

ج ۴، ج سوم، ص ۸۵۸ و نیز ر. ک: محمدمهدی شمس الدین، نظام الحکم و الاداره فی الاسلام

(المؤسسه الدولیه بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م) ج چهارم، ص ۳۲۸ - ۳۲۷. محمد تقی مصباح یزدی،

راهنماشناسی (قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش/۱۴۰۸ق) ج اول، ص ۴۲۷ و سید

محسن خرازی، بدایة المعارف الالهیه (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ق)، ج نهم.

۳۶. برای نمونه ر. ک: سید علی طباطبائی، ریاض المسائل (بیروت: دارالهادی، ۱۴۲۲ق) ج ۵،

ص ۲۸۲ و سید محسن حکیم، مستمسک العروة الوثقی (نجف الاشرف: مطبعة الآداب، ۱۳۹۱ق).

۳۷. ر. ک: امام خمینی، ولایت فقیه، پیشین، ص ۳۱-۳۲ و همو، صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۹.

۳۸. ر. ک: کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۶۰ - ۶۵۹.

۳۹. ولایت فقیه، پیشین، ص ۲۲.

۴۰. مرحوم سید میر فتاح حسینی مراغی در بحث از این قاعده، بیش بیست حکم فقهی را



ذکر می‌کند که همگی جنبه فردی دارد. ر.ک: *العناوین* (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق) ج ۲، ص ۳۵ به بعد.

۴۱. *تحریر الوسیله* (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ۱۳۷۹) ج ۱، ص ۴۶۱-۴۶۲.

۴۲. برای نمونه ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، *انوار الفقاهه، کتاب البیع*، ج ۱، ص ۵۴۲ و علی اکبر سیفی مازندرانی، *مبانی الفقه الفعّال* (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۳۱ ق) ص ۱۱.

۴۳. *صحیفه امام*، ج ۲، ص ۴۵۲.

۴۴. امام در کتاب ولایت فقیه می‌آورد: ما مکلف هستیم اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجب‌تر است (ولایت فقیه، ص ۶۹).

۴۵. قانون‌گذار حکیم برای رسیدن به اهدافی، قوانینی را وضع می‌کند. از دو حالت خارج نیست: یا قوانین تمام اهداف را کاملاً برآورده می‌کند که در این صورت، قوانین را کاملاً کارآمد می‌گویند یا پایین‌ترین حد نصاب انتظار را تأمین می‌کند، ولی این طور نیست که کاملاً اهداف را تأمین کند که در این صورت به آن نسبتاً کارآمد گفته می‌شود. برای اطلاع از معنای کارآمدی ر.ک: حسن گلریز، *فرهنگ توصیفی لغات و اصطلاحات اقتصادی* (تهران: مرکز آموزش بانکداری، ۱۳۶۸) ۱۷۱ و درک فرنج و هیبر ساورد، *فرهنگ توصیفی مدیریت*، ترجمه محمد صائبی (تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۱) ص ۲۱۱.

۴۶. امام خمینی \square در تعبیری، فقه را قانون معاش و معاد می‌شمرد. ر.ک: رساله الاجتهاد و التقليد (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ۱۳۷۶) ص ۱۲.

۴۷. *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۲۱۸.

۴۸. همان، ص ۱۷۸ - ۱۷۷، ص ۲۸۹، ص ۲۹۰، ص ۲۹۲.

۴۹. از آیت الله بروجردی نقل شده است که به اصول عملیه کمتر مراجعه می‌کرد. ر.ک: محمد واعظ زاده خراسانی، *زندگی آیه الله العظمی بروجردی* (تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۵) ص ۶۴.

۵۰. برای نمونه، ر.ک: کاشف الغطاء، *کشف الغطاء* (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات

اسلامی، ۱۳۸۰) ج ۱، ص ۲۳۲؛ امام خمینی، *المکاسب المحرمه* (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار
الامام الخمينی، ۱۳۷۳) ج ۱، ص ۲۲۸.
۵۱. برای نمونه ر.ک: شهید صدر، *الاتجاهات المستقبلية لحركة الاجتهاد*، چاپ شده در:
الاجتهاد و الحياه، پیشین، ص ۱۵۶ و گفت و گو با شیخ محمد مهدی شمس الدین، چاپ شده در:
الاجتهاد و الحياه، پیشین، ص ۲۵.

